

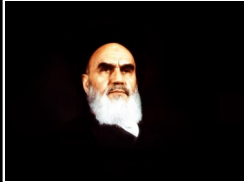
یستم و مروارید!

ماهنامه فرهنگی اجتماعی محمدآباد

کویرات، کانون الغدیر، مسجد علی بن ابی طالب - شماره ۱۶ خرداد ۱۳۹۲ - تیراژ ۱۳۰ عدد - توزیع در اماکن عمومی



به پاس بزرگداشت بزرگان تاریخ



آن روزی که مجلسیان خوی کاخ نشینی پیدا کنند
خدای نخواسته، و از این خوی ارزنده کوخ نشینی
بیرون بروند، آن روز است که ما برای این کشور باید
فاتحه بخوانیم. امام خمینی (ره)

می گویند تقوا از تخصص لازم تر است، آنرا می پذیرم،
اما می گویم: آنکس که تخصص ندارد و کاری را می
پذیرد، بی تقواست. - شهید دکتر
چمران



حوادث، انسان های بزرگ را متعالی و آدم های کوچک را
متلاشی می کند. دکتر علی شریعتی

شعبان بهانه ای است برای دوستی با خدا
، لحظه هایت سرشار از این دوستی باد.
شعبان شد و پیک عشق از راه آمد
عطر نفس بقیه الله آمد
با جلوه سجاد و ابوالفضل و حسین
یک ماه و سه خورشید در این ماه آمد
بیاید تا می توانیم در این اعیاد مبارک
بخندیم و شادی کنیم.



هشت ها و پلشت ها

در پیچ و خم سیر تاریخ شاید مهمترین
واقعه هولناک چند صده اخیر بر این خطه، وقوع زلزله ی عصر کریم خانی کاشان
بوده است که ابوزیدآباد و قرای اطراف را نیز لرزاند و به تبع آن مصیبت مرگباری را
در پی داشت. از تاریخ دقیق سنواتی آن هنوز بی اطلاعیم، اما تاریخ روزنگار آن
چنانکه از چندین منابع تهیه گردیده، عبارت است از: نزدیک نیمه شب هفتم
فروردین پس از سه روز بارندگی بهاری و وجود سرمای زمستانی در اثر بارندگی که
نتیجه آن در زیر آور تلف شدن تقریباً تمامی ساکنان نگون بخت این خطه رنجور
زمانهاست. در تاریخ سرزمینمان ایران اشاره ای به جمع آوری اعانه* بفرمان کریم
خان برای بلازدگان زلزله کاشان موجود است. حال چه کسانی به داد جان به در
بردگان احتمالی اینجا رسیده اند، و به چه سرنوشتی دچار شده اند برای همیشه در
قلب تاریخ مسکوت ماند. از زمان طفولیت هنگامیکه که به سنگریزه های موجود اینجا
پا می گذاشتم در سکوت پر ابهام آن فرو می رفتم و دچار توهم می شدم، خصوصاً
سنگریزه های زادگاهم یزدلان که ابعاد قابل توجهی هم داشته و از روستا به دور
بودند و آثار شکسته ی زیادی از وسایل ساده ی زندگی آن دوره در آنها مشهود است.
در سروده ای که از پیشینه محل زندگیم ابوزیدآباد تنظیم کرده ام چند بیت آن را به
زمین لرزه این ناحیه و تاریخ وقوع آن اختصاص داده ام بدین شرح :

به ماه اول از فصل بهاری
به دوران وکیل و سلطه ی زند
زمین در رقص مرگ آمد زجنبش
زمرگ عیدانه آمد شوم آن سال
کنون در سنگریزه هاست معلوم
نشانهایی بجا از آن شب شوم
اینجانب با جدیت درون آثار مکتوب تاریخی را میکاوم تا اطلاعات بیشتری را از زلزله
ی ویرانگر ابوزیدآباد تهیه و در دسترس همشهریان عزیز قرار دهم.

به قلم: مجید بهزادی
اعانه: کمک، یاری، مساعدت - رمبش: فروپاشی، فروریزش

ما هم دلواپسیم

تو این روزها که بعضی از آقایون دلواپس شدن، ما
هم دلواپس شدیم. البته ما زورمون نمیرسه همایش برگزار کنیم یا بنر بچسبونیم
اینور اونور...حتما میگید دلواپس چی هستی؟! دلواپس یه شهر، دلواپس یه
منطقه، که این همه دانشجو، دکتر، مهندس داره که البته اکثرشون هم اهل
کتاب و جزء قشر فرهیخته این منطقه هستند، ولی جالبه که این منطقه هنوز
یک کتابخونه مرکزی نداره. البته یک کتابخونه هست که چند سالی میشه در
حال ساخته، ولی چند سال دیگه ساختنش تموم بشه شاید فقط پیشگوها بتوند
پیش بینی کنند! شاید اگر به جای این کتابخونه یک حسینیه ساخته بودن الان
چندطبقه شده بود و امکاناتش کامل!!! دیگه خبری از مطالعه و درس خوندن
نیست، این روزا دیگه مردم کمتر کتاب می خونند، کودکان هم که انگار با شبکه
پویا قرارداد بستن که همه برنامه ها رو ببینند، اگر یه آمار کوچولو بگیرید
میبینید دیگه انگیزه درس خوندن و رفتن به دانشگاه در این منطقه کم شده.
دیگه مثل یک دهه قبل نیست که همه به فکر دانشگاه دولتی و دانشگاه های
تهران باشن. اون زمونا پشت کنکوری ها خیلی خاص بودن، آخه از صبح تا شب
درس می خوندن و تلاش میکردن برای قبول شدن در یک دانشگاه خوب. ولی
الان چی؟! فقط اسمی از پشت کنکور مونده، دیگه خبر چندانانی از رتبه های
خوب نیست... هیچ ملتی در جهان به ترقی و تمدن واقعی نرسیده مگر آنکه در
راه ترویج فرهنگ و دانش کوشیده است و حصول این محصول فقط از راه مطالعه
کتاب و آثار متفکران بزرگ و بهره گرفتن از آنها ممکن شده. اهمیت کتابخانه و
کتابخوانی تا جایی است که امروزه یکی از لوازم ضروری زندگانی است. یکی از
افتخارات ویژه اسلام آنست که خداوند به قلم و آنچه می نویسند سوگند خورده
است و این اشاره بر تفکر والای کتاب و کتاب خوانی در تفکر دینی دارد.

انیس گنج تنهایی کتاب است فروغ صبح دانایی کتاب است
پیامبر اکرم(ص): آن هنگام که قیامت شود، قلم عالمان با خون شهیدان سنجیده
گردد و قلم دانشمندان بر خون شهیدان برتری یابد.

به قلم مجید دوست رضا

برای حل معضل آلودگی هوا همیشه فرمول شیمی کارساز نیست، گاهی ریاضی
کارسازتر است، مثلاً باید برخی مسئولین را از سمت هایشان "جمع" کرد و بر خانه
هایشان "تقسیم" کرد! امین.م!

سیلی خوردن نخست وزیر کره جنوبی



تصویر سیلی خوردن نخست وزیر کره جنوبی از پدر یکی از دانش آموزانی که در روز ۱۶ آوریل در اثر واژگون شدن کشتی غرق شد. نخست وزیر از خود دفاع نکرد، او همه مسئولیت حادثه را پذیرفت و از سمت خود استعفا کرد!

موبایل کده حامد

فروش انواع گوشی موبایل، ارائه دهنده خدمات نرم افزاری و سخت افزاری موبایل، نصب برنامه و مشاوره خرید

آدرس: محمدآباد، خیابان اصلی، موبایل
کده حامد
تلفن: ۰۹۳۹۶۰۴۷۷۰۷



صنایع دستی منطقه ابوزیدآباد

گفته میشود که با بهره گیری از مواد اولیه و انجام کارهای اساسی به کمک دست و ابزار دستی در مراحل مختلف منجر به ساخت محصولاتی شود که هر کدام از این محصولات به شکلی ذوق هنری و خلاقیت فکری سازنده آنرا در معرض دید دیگران بگذارد. صنایع دستی هم بعنوان صنعت و بر طرف کننده نیاز مادی انسان و هم بعنوان هنر در مناطق مختلف مطرح میباشد این صنعت در کنار دیگر شاخصه های فرهنگی همچون سنن، شیوه های معیشتی و زندگی، زبان و اعتقادات مذهبی، تصویر گر پدیده های اجتماعی هستند که در قالب فرهنگهای مادی و سرگرم کننده تجلی یافته اند. با توجه به اینکه صنایع و هنرهای دستی متأثر از ویژگیهای قومی و فرهنگی هر منطقه میباشد، در گذشته ترکیب خاص فرهنگی آن در بخش کویرات سبب شده بود تا این منطقه به یکی از کانونهای مهم صنایع دستی در منطقه تبدیل شود از جمله هنرها و صنایع دستی رایج در کویرات میتوان به هنر های قالی بافی، گلیم بافی، سبد بافی، گیوه بافی و... اشاره نمود که در این بین برخی از هنرها و صنایع دستی از جمله چادر شب بافی و گیوه بافی بطور کامل فراموش شده اند در گذشته های نه چندان دور ابوزیدآباد و روستاهای اطراف آن از عمده ترین مراکز تولید پارچه های بافت کج و در اصطلاح چادر شب بافی بوده که هنوز خاطرات آن در اذهان افرادی که بیش از نیم قرن سن دارند وجود دارد در آن زمان تولیدات صنایع دستی علاوه بر تامین نیازهای منطقه، خریدارانی را از سایر مناطق به کویرات میکشاند است. رواج زندگی شهری سبب شد تا این هنرهای اصیل به ورطه فراموشی سپرده شوند. و تنها قالی بافی که هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ جنبه هنری دارای ارزش های فراوان میباشد توانست در اکثر خانه های کویرات به بقای خود ادامه دهد این هنر که نقش بسیاری را از لحاظ اقتصادی در خانوارها ایفا میکند بدلیل عدم وجود بازار های مناسب چند صباحیست که دچار رکود شده و میرود تا همانند بسیاری دیگر از هنرهای منطقه به فراموشی سپرده شود. خوشبختانه در چند سال اخیر صنعت گلیم بافی و خورجین بافی بار دیگر توسط بانوان هنرمند احیا شده که گسترش ملموس آن و افزایش روز افزون کارگاههای فعال در این رشته هنری حکایت از رونق آن دارد حال با توجه به اهمیت و جایگاه صنایع دستی در رونق گردشگری و میزان درآمدهای حاصل از این صنعت و با توجه عدم وجود زمینه های اشتغال برای بانوان منطقه میطلبد با توجه به پتانسیلهای فراوان در بخش کویرات با عزم همگانی نسبت به احیاء، راه اندازی مجدد کارگاههای صنایع دستی با مشارکت دستگاههای ذیربط اقدام گردد. شایان ذکر است بهره مندی از کلاسهای آموزشی، مساعدههای مالی، بیمه ای و فراهم نمودن شرایط خرید و فروش این محصولات از طریق کارگاهها و بازارچه های صنایع دستی میتواند در رونق هرچه بیشتر آن موثر باشد.



برگرفته از وبسایت رازان به آدرس: www.razhi.ir

کنکجاوی علمی تا آخرین لحظه زندگی!



آنتوان لاوازیه (۱۷۹۴ - ۱۷۴۳)

ژوزف ایگناس گیوتین، پزشکی فرانسوی بود که هنگام وقوع انقلاب کبیر فرانسه در دانشگاه پاریس تدریس می کرد. او که بعد از انقلاب به عضویت مجمع انقلابی فرانسه در آمده بود، نخستین فردی بود که در سال ۱۷۸۹م. در مجلس موسسان فرانسه پیشنهاد کرد که به جای اعدام متهمان با وسیله ای زجرآور، سر آنها با ماشین مخصوصی از بدن قطع گردد. مجلس موسسان فرانسه با پیشنهاد وی موافقت کرد و دستگاه گیوتین را که قریب به یک قرن قبل و به مدت کوتاهی در ایتالیا استفاده شده بود را وارد کردند. دستگاه ژوزف

گیوتین از سوی آنتوان لویی، جراح و دبیر مادام العمر آکادمی جراحی رسماً تایید شده بود. پس از وقوع انقلاب در فرانسه تعداد کثیری توسط همین دستگاه اعدام شدند. افرادی که بسیاری از آنها در به ثمر رسیدن انقلاب نقش بسزایی داشتند. یکی از این افراد فیزیکیان و شیمیست معروف "لاووازیه" بود... لاووازیه بعد از اینکه به اعدام با گیوتین محکوم شد، تصمیم گرفت در آخرین لحظات زندگی هم به علم خدمت نماید. او به شاگردان خود گفت: "احتمالاً جایگاه حواس و شعور انسان می بایست در سر (مغز) انسان باشد بنابراین پس از جدا شدن سر از بدن احتمالاً باید تا چند لحظه هنوز حواس و هشیاری فرد کار بکند شما پس از اینکه سر من به وسیله گیوتین قطع شد فوراً آن را روی دست بالا بگیرید، من شروع به پلک زدن می کنم شما تعداد پلک زدن های مرا بشمارید تا زمان تقریبی از بین رفتن هشیاری و مرگ کامل به دست بیاید." پس از اینکه لاووازیه اعدام شد سر او را بالا گرفتند و او بیش از ده بار پلک زد و این واقعه در تاریخ به ثبت رسید. زنده باد مرد!

این يك شعر نیست!!!

اگر زنی را نیافته‌ای که با رفتنش نابود شوی ...

تمام زندگی‌ات را باخته‌ای!

این را

منی می‌گویم که روزهایم را زنی برده است، جایی دور ...

پیچیده دور گیسوانش،

آویخته بر گردن،

سنجاق کرده روی سینه،

یا ریخته پای گلدان‌هاش،

باقی را هم گذاشته توی کمد

برای روز مبادا ...

این فقط يك شعر است!!!

رادیو دل (پیامک های شما)

Sms: 30001300014000

۱۸۰۳***۰۹۱۳: هرگز به دوستان کاستی هایشان رادر جمع نگو چون ممکن است عیوب خود را بر طرف کنند اما مطمئن هیچگاه تورابه خاطر این تذکر نمی بخشند

۵۱۳۷***۰۹۱۳: میگن باهر کسی دوست بشی شکل وفرم اون رو می گیری، فکرشو بکن، اگه با خدا دوست بشی، چه زیبا شکل می گیری.

۸۴۲۱***۰۹۱۳: اینکه از اهالی منطقه متن می گیری خوبه ولی چرا همیشه نویسنده هاتون همونا هستن؟ از افراد دیگه هم مطلب بگیرید

ماهنامه: ممنون از پیشنهادتون، جهت اطلاع، ماهنامه از ابتدا هیئت تحریریه ثابتی داشته است، با این حال از متون پربار دیگر عزیزان نیز استفاده کرده ایم که شماره های قبل موبد این مطلب است و در آینده نیز استقبال خواهیم کرد.

۷۴۵۶***۰۹۱۳: باسلام، با اینکه من روزنامه نمی خونم ولی عاشق ماهنامتونم، خدایقوت.

ماهنامه: از همراهی شما بسیار خرسندیم. امیدواریم در جهت راضی نگه داشتن شما همراهان عزیز، از قبل کوشاتر باشیم.

۷۲۸۵***۰۹۱۳: سلام. مطلبی برای جاب دارم. چگونه ارسال کنم

ماهنامه: (با وجود پاسخی که دریافت کردید جهت خوانندگان گرامی، باز یادآوری می کنیم می تونید مطالب رو برامون ایمیل کنید و یا حضوری تحویل دهید). ایمیل ما: aminmesgari@yahoo.com

۰۰۶۱***۰۹۱۳: از دیگران شکایت نکن، خودت را تغییر بده. از آنجا که برای محافظت از پای خود پوشیدن یک دمپایی آسان تر از فرش کردن کل زمین است ...

۷۴۵۶***۰۹۱۳: در کنجگاه خلوت ذهنم مطلبی آمد پدید-مطلب از سوی نهران بود و بر جان پرورید* جمله مطلب رادانم می برید- دندان که نگوچومهری از مروارید* زن روز که برآمد ماه چون مروارید- جمله مطلب از دانهام و پرپرید* مطلب این بود در آن عشقی شدید- آن عشق تویی توای "یشم و مروارید" (ناله ها)

ماهنامه: با تشکر از شما دوست عزیز که ابراز لطف کردید و شعری برای ماهنامه سرودید.

۹۱۷۶***۰۹۱۳: سلام. ماهنامه شما از حالت مردمی بودن و خودمونی بودن در اومده و یه جورایی قلمبه سولمبه شده لطفا بررسی کنید

ماهنامه: حق با شماست دوست عزیز. سعی می کنیم مردمی تر باشیم. ممنون از همراهیتون

باز هم منتظر پیامک های شما دوستان هستیم.

خواهشمند است در صورت ارسال مطلب، از ارسال متون برگرفته از اینترنت، مجلات و... خودداری شود، لازم به ذکر است حواشی احتمالی متوجه نگارنده خواهد بود

داستان عاشقانه ی یک

شعر شعری زیبا از مهرداد اوستا :

وفا نکردی و کردم، خطا ندیدی و دیدم
شکستی و نشکستم، بُردی و نبریدم
اگر ز خلق ملامت، و گر ز کرده ندامت
کشیدم از تو کشیدم، شنیدم از تو شنیدم
کی ام، شکوفه اشکی که در هوای تو هر شب
ز چشم ناله شکفتم، به روی شکوه دویدم
مرا نصیب غم آمد، به شادی همه عالم
چرا که از همه عالم، محبت تو گزیدم
چو شمع خنده نکردی، مگر به روز سیاهم
چو بخت جلوه نکردی، مگر ز موی سپیدم
بجز وفا و عنایت، نماند در همه عالم
ندامتی که نبردم، ملامتی که ندیدم
نبود از تو گریزی چنین که بار غم دل
ز دست شکوه گرفتم، بدوش ناله کشیدم
جوانی ام به سمند شتاب می شد و از پی
چو گرد در قدم او، دویدم و نرسیدم
به روی بخت ز دیده، ز چهر عمر به گردون
گهی چو اشک نشستم، گهی چو رنگ پریدم
وفا نکردی و کردم، بسر نبردی و بردم
ثبات عهد مرا دیدی ای فروغ امیدم؟

ولی داستان عشق و خیانتی که باعث سروده شدن این شعر شد به گوش کمتر کسی رسیده. مهرداد اوستا در جوانی عاشق دختری شده و قرار ازدواج می گذارند. دختر جوان به دلیل رفت و آمد هایی که به دربار شاه داشته ، پس از مدتی مورد توجه شاه قرار گرفته و شاه به او پیشنهاد ازدواج می دهد. دوستان نزدیک اوستا که از این جریان باخبر می شوند، به هر نحوی که اوستا متوجه خیانت نامزدش نشود سعی می کنند عقیده ی او را در ادامه ی ارتباط با نامزدش تغییر دهند. ولی اوستا به هیچ وجه حاضر به بر هم زدن نامزدی و قول خود نمی شود . تا اینکه یک روز مهرداد اوستا به همراه دوستانش ، نامزد خود را در لباسی که هدیه ای از اوستا بوده ، در حال سوار شدن بر خودروی مخصوص دربار می بیند. مهرداد اوستا ماه ها دچار افسردگی شده و تبدیل به انسانی ساکت و کم حرف می شود. بله نامزد اوستا فرح دیبا بود .. در همان روزها ، نامزد اوستا به یاد عشق دیرین خود افتاده و دچار عذاب وجدان می شود. و در نامه ای از مهرداد اوستا می خواهد که او را ببخشد. اوستا نیز در پاسخ نامه ی او تنها این شعر را می سراید. حالا یکبار شعر را دیگر بخوانید

ارسالی از: علیرضا رحمتی

تبلیغ در صفحات ۲-۳ =

ده هزار تومان - واریز به کارت
۶۰۳۷۹۹۱۳۴۲۱۲۱۱۶۱ بنام امین
مسگری-بانک ملی، هماهنگی
۰۹۳۰۹۹۹۰۰۱۴

خانه دوست کجاست؟

خانه دوست کجاست؟

در فلق بود که پرسید سوار

آسمان مکثی کرد

رهگذر شاخه نوری که به لب داشت

به تاریکی شبها بخشید

و به انگشت نشان داد سپیداری و گفت

نرسیده به درخت

کوچه باغی است که از خواب خدا سبزتر است

و در آن عشق به اندازه پرهای صداقت آبی است

میروی تا ته آن کوچه که از پشت بلوغ

سر به در می آرد

پس به سمت گل تنهایی می پیچی

دو قدم مانده به گل

پای فواره ی جاوید اساطیر زمین می مانی

و تو را ترسی شفاف فرا می گیرد

کودکی می بینی

رفته از کاج بلندی بالا

جوجه بر می دارد از لانه نور

و از او می پرسی

خانه دوست کجاست؟

سهراب سپهری



زندگی یا دوزندگی؟! حدوداً ۳۵ سالش بود، پر انرژی و شوخ. شیرازی بود و دوس داشت **بطول** صداش کنن، حالا رو چه حسابی؟ خدا عالمه. بگذریم. روز اولی بود که رفته بودم تو اون کارخونه برای کار. اومد تو سوله. با همه چاق سلامتی کرد. به من که رسید، گفت: "تازه واردی؟ اینجا زندگی کن." متوجه منظورش نشدم. یه جعبه ابزار تو دستش بود، بازش کرد و سر حوصله (نیم ساعتی طول کشید، البته!) یه فازمتر رو از تو جعبه آورد بیرون. فازمتر رو کرد تو یکی از سوراخ های پریز برق و گفت: "خدایا به امید خودت". سه ساعتی از ماجرا گذشت، رفتم تو سوله یه گلولی تازه کنم. دیدم همونجا وایسیده، هنوز هم داره به پریز ور میره. ظهر شد، دوباره رفتم تو سوله. اتفاقاً تو همون حین سر و کله ی مهندس ناظر هم پیدا شد. بطول هنوز هم مشغول پریز بود. مهندس دستی به شونه هاش زد و پرسید: "چیکار می کنی جوون؟" لبخندی زد و گفت: "زندگی مهندس، زندگی!" مهندس بهش گفت: "خیلی خوبه، مشغول باش!" اینا رو گفت و رفت. مهندس هم اونجا زندگی می کرد. تقریباً همه اونجا زندگی می کردن. تازه داشت معنی زندگی تو اون محیط حالیم می شد. منظور از زندگی تو اون محیط **دوزندگی** (از زیر کار در رفتن) بود. خلاصه خوب میدوختن، تقریباً همگی. بهش گفتم: "خسته نباشی." گفت: "آی گفتمی جوون، زندگی خستم کرده!!!" فازمترشو کشید بیرون، ابزاراشو جمع کرد و

رفت پی کارش. ساعت شده بود ۴ بعداز ظهر و همگی خسته از "دوزندگی" داشتن آماده ی رفتن می شدن که دیدم از تو کانال تهویه ی سالن اومد بیرون. از بس اونجا خوابیده بود، چشاش پف کرده بود. این از روز اول. خودم در زندگی به اون سبک نتونستم بیشتر از یک هفته دووم بیارم. راستش از بس تو اون کانال خوابیده بودم، دیگه شباً تو خونه خوابم نمی برد. ریتیم زندگیم بهم خورده بود. بیخیال. از بطول می گفتم. شاید اغراق نباشه اگه بگم ور رفتن به اون پریز تقریباً کار هر روزش بود. به شوخی بهش گفتم: "چند ماهه پریز رو کنترات کردی؟" گفت: "تو چی می دونی جوون. تو اینجا و کارخونه های دور و بر، هر کی زیاد کار کنه اخراجش می کنن!!!" گفتم: "منظورت چیه؟" گفت: "تو یکی از این شرکت ها کار می کردم. به جز مدیرعامل شرکت ۱۶ نفر رئیس داشتم. به حساب **آبدارچی** یکی از قسمت ها بودم، ولی هر جا کاری روی زمین می موند فکر میکردم باید تمومش کنم و اونام از خدا خواسته عادت کرده بودن منو صدا میزدن و کارای ناتمومشونو سر من داد میزدن. از بس اونجا کار می کردم، شباً هم خواب میدیدم کاری رو زمین مونده و مضطرب از خواب می پریدم. هر روز اعصابم از روز قبل داغونتر می شد. خلاصه شده بودم **آچار فرانسه** ی اون کارخونه. جالبتر اینکه همه از من به مدیر عامل شکایت برده بودن تا اینکه یه روز مدیرعامل منو صدا زد. رفتم دفترش. بهم گفت: "فلانی! شونزده تا شاکی داری!! کار همه رو زمین مونده!" از کوره در

رفتم و گفتم: "آقای مدیرعامل! من الان شدم **خری** که ۱۶ نفر روم سوار هستن، دیگه کشش شما رو ندارم." اتفاقاً داشت چای نوش جان می کرد، زد زیر خنده و همه رو ریخت بیرون و بعد از قهقهه ای جانانه، بدون اینکه ته و توه ماجرا رو در بیاره، حکم اخراج منو امضا کرد و گفت: "بفرما بیرون، شما از امروز اخراجی!!!" غافل از اینکه من از خدام بودم که اخراج بشم و از قصد اونجوری باهش حرف زدم. "*** بگذریم همین کارا رو می کنن (بعضیا البته) که یه کارگر زحمتکش تبدیل میشه به یه **دوزنده** ی نمونه! خط آخر، حاج آقا! گر همه دوزنده شوند، پس چه کس کارگری پیشه کند؟ آخه یکی نیست به اون ۱۶ نفر رئیسو و اون **گنده** ی بالاسرشون بگه:

بنده ی حلقه به گوش ار نوازی برود

لطف کن لطف، که بیگانه شود حلقه به گوش

(حضرت سعدی)

به قلم علی قربانی

بدهی های این ماه!

تبریک به مناسبت بعثت پیغمبر

روز جهانی بدون دخانیات: امروز را سیگار نکشیم

روز پاسدار رو به همه ی پاسدارا تبریک می گیم

جانبازان عزیز، روزتون مبارک، با آرزوی سلامتی و شادابی

روز جهانی محیط زیست رو به همه ی محیط بانان عزیز تبریک می گیم، زنده و

پاینده باشید

روز جوان رو هم به همه ی جوانای عزیز تبریک می گیم. با آرزوی موفقیت برای همه

- ۳/۴ شهادت امام موسی کاظم(ع)
- ۳/۵ روز نسیم مهر(روز حمایت از خانواده های زندانیان)
- ۳/۶ مبعث حضرت رسول اکرم(ص)
- ۳/۱۰ روز جهانی بدون دخانیات
- ۳/۱۱ ولادت امام حسین(ع)-روز پاسدار
- ۳/۱۲ ولادت حضرت ابوالفضل(ع)-روز جانباز
- ۳/۱۳ ولادت حضرت زین العابدین(ع)- آغاز دهه
- ۳/۱۴ رحلت جانشوز حضرت امام خمینی(ره)
- ۳/۱۵ روز جهانی محیط زیست
- ۳/۱۹ ولادت حضرت علی اکبر(ع)-روز جوان
- ۳/۲۳ ولادت حضرت قائم(عج)
- ۳/۲۹ شهادت بزرگمرد اندیشه علی شریعتی
- ۳/۳۱ شهادت چریک عارف مصطفی چمران



با سپاس از دوستان: مجید بهزادی، مجید نوری، علی قربانی، مجید دوست رضا، علیرضا رحمتی، احسان پیشه مسئول لابراتوار امیر کبیر بابت چاپ، علی مشهدی عضو هیئت امنای مسجد علی بن ابی طالب مجدآباد، و تمامی همراهان. می توانید فایل پی دی اف ماهنامه را در وبلاگ کانون دریافت کنید. Alghadirblog.blog.ir آدرس ایمیل: aminmesgari@yahoo.com - همراه: ۰۹۳۰۹۹۹۰۰۱۴ - ۳۰۰۰۱۳۰۰۰۱۴۰۰۰
کانون فرهنگی هنری الغدیر